

تبادل فرهنگی؛ پیش نیازها و کارکردها

محمد رحیم عیوضی *

چکیده:

شرط کافی برای تمدن آفرینی، توسعه و گسترش فرهنگ در محیط بیرونی و نیز اثرگذاری آن در فرهنگ دیگر است. درحقیقت، اگر فرهنگها، در حصار جغرافیایی خود محصور بمانند، امکان عرضه و ظهور در جامعه‌ای فراتر از اجتماع خود را نخواهند یافت و نیز اگر در معرض تقابل و تعامل با فرهنگهای دیگر قرار نگیرند، شانس کمتری برای تمدن آفرینی خواهند داشت.

از دیگر سو، در جهان امروز، هرچند می‌توان از تمدنها و گفت‌وگوی تمدنها سخن گفت، اما واقعیت این روزگار، چنین نشان می‌دهد که اکنون برتری از آن تمدن غرب است. شرایط دشوار و پیچیده کنونی، ما را بدان سو رهنمون می‌شود که برای پدید آوردن گفت‌وگوی تمدنها، راه درست و شایسته، احیای فرهنگی است.

کلید واژه‌ها: احیای فرهنگی، ارزشها، تبادل فرهنگها، تمدن‌سازی، تهاجم فرهنگی، فرهنگ‌سازی، گفت‌وگوی تمدنها.

مقدمه

طرح گفت‌وگوی تمدنها و استقبال جهانی از آن، گویای دو مطلب است: نخست اینکه، در جهان پس از جنگ سرد، تلاشهای سیاستمداران معطوف به حفظ صلح جهانی است و دیگر اینکه جامعه جهانی خواهان برقراری و تداوم ثبات و صلح بین‌المللی است. هر چند همه این رویکردها نسبی بوده و به اندازه دلخواه نیست، اما هراس از آینده‌ای خونبار و غیرانسانی، وضع موجود را همچون وضعی مطلوب - البته نه در همه ابعاد - به جهانیان می‌قبولاند. جهانی شدن به مثابه امری اجتناب‌ناپذیر از یک سو و تقویت روز افزون توانایی‌های اقتصادی - سیاسی، خصوصاً ملت‌های اروپایی، چین و ژاپن از سوی دیگر، باعث افزایش توقعات در سطح جهان شده و رقابت شدیدی را دامن زده است. این امر، واحدهای سیاسی مستقل و نیرومندی پدید آورده است که می‌توانند متمایز از دیگران، در سطح جهانی عمل کنند. این عمل در ظاهر، یادآور شکل‌گیری دولت - ملتها بعد از قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ است. اما به راستی صورت‌بندی جدیدی در حال شکل‌گیری است و مفاهیم، قلب ماهیت می‌شوند تا معانی جدیدی پدیدار شود. گذشته از نگرشهای سیاسی و اهمیت سیاسی طرح گفت‌وگوی تمدنها، می‌توان از آن به‌عنوان برآورنده نیازی جهانی یاد کرد که نیازمند مقدمات و شرایطی ویژه است؛ از جمله این شرایط، "تبادل فرهنگی" است؛ چراکه تمدن، نشاط و قوت خویش را از فرهنگ کسب می‌کند و بقا و زوال هر تمدنی، در گرو فرهنگ همان تمدن است.

تمدن براساس تعریفی کلی که از آن به دست داریم، مجموعه‌ای از فرهنگ‌های موجود در یک حوزه جغرافیایی است که با محتوا و عملکرد خاص، وجوه تمایز و احتمالاً تباین بین جامعه موردنظر و جوامع دیگر را عینیت می‌بخشد و موجب شناسایی آن می‌شود.

با نگرش به رویدادهایی که ریشه در بستر تاریخ دارند و نیز با ملاحظه زندگی اقوامی که در گذر زمان، نامی و اثری را به یادگار گذاشته‌اند، به نکته‌ای قابل تأمل بر می‌خوریم؛ در این واقعیت که هر تمدنی خواه‌ناخواه، دارای فرهنگی بوده و یا هنوز نیز از خود فرهنگی دارد، جای تردید نیست؛ ولی این شرایط با آن که لازم است، کافی نخواهد بود. به سخنی دیگر، نمی‌توانیم هر جامعه‌ای را تنها به دلیل داشتن فرهنگ غنی، صاحب تمدن نیز بدانیم.

فرضیه این نوشتار، پاسخ به این پرسش است که شرط کافی برای تمدن‌سازی چیست؟ اگر

فرهنگها در محدوده جغرافیایی خود محصور بمانند و امکان ظهور و عرضه در جامعه‌ای فراتر از اجتماع خود را نیابند و در معرض تقابل و تعادل با فرهنگهای دیگر قرار نگیرند، کمتر شانس تمدن‌سازی خواهند داشت. به نظر می‌رسد، شرط کافی برای تمدن‌سازی، توسعه و گسترش فرهنگ در محیط بیرونی و اثرگذاری آن در فرهنگهای دیگر است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که برای ورود به عرصه تمدن‌سازی و تعامل با فرهنگهای دیگر، چه پیش‌فرضهایی لازم است. عمده‌ترین پیش‌فرضهای فرایند فرهنگ‌سازی، احیای فرهنگی و فرایند استقرار فرهنگ جهت تحقق جامعه فرهنگی می‌باشد.

در جهان امروز، هر چند می‌توان از تمدنها و گفت‌وگوی تمدنها سخن به میان آورد، اما به راستی تنها تمدن غربی است در بسیاری جهات بر دیگر تمدنها پیشی گرفته است. هرچند سایر تمدنهای کهن نیز مواردی بر جای گذاشته‌اند، این برجای مانده‌ها، از نظر تأثیرگذاری بسیار ضعیف شده‌اند از همین‌رو، یارای مقابله و پاسخگویی در برابر تمدن غربی را ندارند. وارثان نحیف تمدنهای کهن، حتی در برخی موارد تلاش می‌کنند با تشبیه جستن به تمدن غربی، مورد تأیید واقع شوند. به این ترتیب، تنها یک راه برای تحقق گفت‌وگوی تمدنها باقی می‌ماند و آن احیای فرهنگی است. درواقع، ما نیاز به کوشایی در عرصه تمهید فرایند فرهنگ‌سازی داریم؛ گام بعدی نیز کوشش در راه حفظ حیات فرهنگی احیا شده می‌باشد که مهم‌ترین اقدام در این راه، همانا "تبادل فرهنگی" است.

فرهنگ و خصوصیات آن

پیش‌فرض ورود به بحث فرهنگ‌سازی، آشنایی با ماهیت وجودی فرهنگ است. پیرامون این واژه، تعاریف گوناگون و متناقضی ارائه کرده‌اند؛ این تعدد و تنوع، متأثر از اقتضای این مفهوم و معلول جایگاه و زوایای مختلف نگرش به آن است. فرهنگ، همچون آزادی، دموکراسی و مفاهیمی همانند آنها، حاوی تعریفی مشخص و مورد اتفاق همگان نیست؛ اما با همه تنوع و تعدد تعاریف موجود، در برگیرنده ویژگی‌ها و خصوصیات مشترکی است که به اختصار آنان را بر می‌شمیریم. (۱)

الف - فرهنگ، هویت دهنده است؛ فرهنگ و مورث تاریخی یک ملت، رکن اصلی شخصیت و هویت انسانی آن ملت است.

ب - فرهنگ، فرامرز و سیال است: فرهنگ ذاتاً، تبادل، انتقال، ترکیب و ارتباط را می‌طلبد و خواهان پیوند، رشد و تماس است.

ج - فرهنگ، ایجابی و اثباتی است: فرهنگ در ذات خود، بیش از آن که سلبی و ناهی باشد، اثباتی است. فرهنگ انسان را یاری می‌کند تا بهتر ببیند، بخواند، بخواند و بگزیند.

د - فرهنگ، مراتب و وجوه مختلف دارد: فرهنگ مراتبی دارد و موارد استعمال آن می‌تواند متعدد باشد. بنابراین، تغییرات فرهنگی‌ای مانند نوجویی، نوآوری، پذیرش اجتماعی، تلفیق، انطباق و حتی طرح و انتخاب، که متأثر از کارکردهای مختلف فرهنگ، از جمله تبادل و تعامل فرهنگی به شمار می‌رود، از سرشت و خصوصیات فرهنگ نشأت می‌گیرد؛ پس، فرایند فرهنگ‌سازی، در چارچوب فرهنگ و خصوصیات ذاتی آن، فرایند پیچیده و غامضی است که نیاز به بینش و تشریح جامع دارد.

فرایند فرهنگ سازی

برای تبیین این فرایند، در آغاز به موضوع شکل‌گیری جامعه اشاره می‌کنیم. جامعه به معنایی که از آن سراغ داریم، نتیجه تعامل جمعی بوده و ریشه‌های وجودی خود را از درون انقلاب کشاورزی یافته است. این امر به واسطه بازده مازاد بر مصرف، شکل‌گیری قدرت حاکمیت، حکومت و... را در پی دارد. ولی مهم‌ترین و شاخص‌ترین عامل شکل‌گیری جامعه را باید در تقسیم کار و آنگاه در تشکیل گروه‌های اجتماعی ویژه‌ای جست‌وجو کرد که انواع بینشها و رفتارهای معین را به زندگی جمعی راه داده‌اند.

در این‌جا لازم است به نقش انسان در فرایند فرهنگ‌سازی نیز اشاره شود؛ به این معنا که هم جامعه، در کلیت خود و هم گروه‌های اجتماعی، با سازوکارهایی مشخص، متشکل از انسان‌ها هستند. انسانی که خردمند است، مهمترین مشخصه او، رفتار خردمندانه است^۱ و این رفتار خردمندانه، ناظر بر چرایی پدیده‌هاست. خواه این پدیده طبیعی و اجتماعی باشد، خواه از گونه‌ای دیگر. آنچه مسلم است، انسانها در طول تاریخ و در رویارویی با پدیده‌ها و جهت

دستیابی به رضایتمندی بیشتری، که هم شرایط قابل قبولتر حیات و هم ارضای گسترده تر نفس را در پی داشته باشد، ناچار شده‌اند به اندیشه خود رجوع کنند؛ اندیشه‌ای که شکل‌گیری آن نیز متأثر از شرایط زیستی محیطی و در تعامل منطقی با آن بوده است. حاصل این رجوع و این کنش و واکنش، بروز و ظهور ایده‌هایی بود که می‌توان از آنها به‌عنوان خشت و پی اولیه فرهنگ‌سازی نام برد.

گرچه تعداد زیادی از این ایده‌ها در چارچوب نظام فطری خدایی و طریق رستگاری انسان نبوده و کارکردهای برخی از آنها رنج بسیاری را برای او به ارمغان آورده است، اما مقوله ایده‌پردازی، به‌صورت مطلق آن، می‌تواند به‌عنوان مرحله اول این فرایند مطرح شود.

بسیاری از ایده‌ها، به دلایل متعدد و گاه متفاوت همچون ضعف، ناتوانی، عدم ناسازگاری و شرایط ناخوشایند زمان طرح، فرصت بروز و ظهوری محسوس نمی‌یابند. گروهی دیگر، که از شرایط اندک بهتری برخوردار هستند، ممکن است برای مدتی محدود به حیات ادامه دهند، اما این گروه نیز میدان گسترده‌ای برای عرضه نخواهند یافت.

تنها آن تعداد از ایده‌ها که دارای عمق، کارایی، توان سازگاری و انعطاف‌پذیری متناسب با شرایط محیطی و اجتماعی و معیارهای قابل قبول آن را داشته باشند، امکان ماندن پیدا می‌کنند. این گروه از ایده‌ها، در طی روند تکاملی خود، با بهره‌گیری از تجربه‌های کارکردی و نقد پیاپی خویش، تبدیل به شناخت یا معرفت می‌شوند؛ این مقطع، مرحله دوم نامیده می‌شود.

معارف در هر جامعه‌ای، همچون نوزادی است که در تعامل خویش با اندیشه و ایده‌های دیگر و رشد و گسترش معارف جوامع پیرامون، بالنده و پویا می‌شود و سپس برای دستیابی به راهکارهای منطقی، در راستای حل مجهولات حیات فردی و اجتماعی به کار می‌رود.

درواقع شکل‌گیری و بقای هر شناختی، بستگی بسیار به مبدأ شناخت، قدرت و گزینش، توان پالایش و چگونگی عرضه آن در گستره معارف مطرح جامعه بشری دارد که مسلماً بر مبنای معیار و اصول پذیرفته شده‌ای استوار است.

مرحله بعد، مرحله باورسازی است. گرچه باور، نتیجه منطقی شناخت است و شاید این‌گونه به نظر آید که همزمان با آن شکل می‌گیرد، ولی الزاماً و عموماً چنین نیست. درست است که معارف دریاچه‌ها را، به زعم صاحب معرفت، به روی مجهولی از مجهولات بی‌کران عالم هستی می‌گشاید و فرد را توانا می‌کند که باز هم، به زعم خود، بر باورهای عینی تکیه زند، اما از آن‌جا که

هدف فرهنگ‌سازی رسیدن به باور جمعی است، بنابراین از هنگامی که شناخت شکل می‌گیرد تا هنگامی که به باور کلی می‌رسد، گاه به حدی طولانی می‌شود که نمی‌توان این دو را در یک مرحله جای داد. چه بسا این زمان چنان تغییرات و دگرگونی‌ای در شناخت پدید آورد که شانس به باور نشستن را از او بگیرد. مرحله باورسازی، مرحله عینی فرهنگ‌سازی است و شاید مهم‌ترین مرحله از این فرایند طولانی باشد.

در همین هنگام است که شاکله اصلی فرهنگ سامان می‌یابد و تا حدود زیادی، دارای هویت می‌شود. در این مرحله، موجودی در محیط اجتماعی متولد می‌شود که در عین نوباوگی و جوانی، از توان کافی، برای حفظ خویش و حرکت به جلو برخوردار است و چنان نوباوه پیش‌رونده‌ای خواهد شد، که تقابل با آن دیگر به راحتی امکان‌پذیر نیست. اکنون لازم است به این نکته هم اشاره شود که همه باورها، الزاماً حاصل شناخت جامعه نبوده‌اند. بسیار اتفاق می‌افتد که پدیده‌ای به باور جمعی می‌رسد که یا اصولاً متکی به هیچ شناختی نیست و یا باور دیگران از مبنای شناختی آن درست از آب در نمی‌آید؛ این نوع باورها که معمولاً ریشه در ایده‌های غیر بومی دارند، غالباً نتیجه تقابلها، تعاملها و یا غلبه‌های فرهنگی هستند.

باورها در فرایند تکاملی خود، به واسطه قدرت نهادی، اقبال مخاطبان، جمال، کمال و دیگر مشخصه‌هایی که دارند، طبقه‌بندی می‌شوند. گروهی از آنها، با قوت‌های کم و زیاد و مشخصاً با گستردگی محیطی محدود، به صورت باورها باقی می‌مانند و هنجارهای مبتنی بر خود را شکل می‌دهند که از آنها به عادت‌ها و در جوامع کوچک به خرده فرهنگها یاد می‌شود. اما گروهی دیگر در این فرایند، به ارزشهای جامعه تبدیل می‌شوند. ارزشها، اعتقاداتی هستند که ریشه در عمق جامعه دارند و به نوعی، شناسنامه جامعه دانسته می‌شوند. ارزشها حتی می‌توانند هویت عینی و تاریخی به جامعه ببخشند و با تنظیم ساز و کارهای معین، وجوه تمایز آن را با جوامع پیرامون تبیین و تفسیر کنند و راه، روش، پندار و کردار خاصی را هویدا کنند که دارای نشانه‌های تعریف شده‌ای هستند. بیهوده نیست که فرهنگ را نظام فلسفی و ارزشی جامعه توصیف می‌کنند. دل بستگی شدید عاطفی که میان این نظام فلسفی و مردم وجود دارد، غالباً بی‌بدیل و بی‌همانند است. در این تعریف، ارزشها، آن علت‌های وجودی‌ای از جامعه هستند که باعث می‌شوند یک ملت، در صحنه گیتی به درستی تعریف شود و جایگاه واقعی خود را بیابد. (۲)

پژوهشها نشان می‌دهد که هر گاه علت‌های وجودی جامعه‌ای متعدد بوده‌اند، استحکام ملی بیشتر بوده، از هم پاشیدگی به ندرت اتفاق افتاده و برعکس، کمبود آنها، سبب تلاطم‌های بزرگ و گاه فروپاشی نظام سیاسی و زندگی جمعی شده است. این که جوامع امروزی گرایش به افزایش و تعدد عوامل وجودی دارند، بیشتر ناظر بر این جنبه عملیاتی عوامل مذکور است.

معمولاً ارزشها و اعتقادات، کارکردهای خاصی را در صحنه زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه پدید می‌آورند. در این میان، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- ارزشها، چارچوب ذهنی خاصی را برای فهم رویدادها و نیز مفهوم پیام‌های دریافتی از محیط سامان می‌دهند. در این صورت است که بروز هر واقعه و چرایی آن، دارای تفاسیر متفاوتی می‌شود که ناشی از همین برداشت اصولی و بر مبنای زیر ساخت‌های فکری متعلق به اعتقاد بررسی کننده است؛ به همین دلیل، نوع عملکرد و حرکت نیز تعریف مشخص و معینی می‌یابد.

۲- ارزشها، میزان و ترازوی قضاوت، برای تعیین درستی یا نادرستی رویدادها و رفتارها هستند؛ در واقع، گونه‌ای نظام اخلاقی خاص را براساس رهنمودها و بینش‌های خود به دست می‌دهند که منحصراً در چارچوب ذهنیت حاصل از اعتقادات، قابل تعریف خواهد بود.

۳- در فرایند نقشها و تجزیه و تحلیل آنها، اثر اعتقادات و ارزشها غیرقابل انکار است. به گفته‌ای دیگر، نقشی را که هر جامعه‌ای در برخورد با پدیده‌ای ایفا می‌کند و تلقی‌ای که از پیش‌بینی آینده بروز می‌دهد، به شدت متأثر از مبانی ارزشی آن است.

۴- اعتقادات و ارزشها، شرایط را برای دست‌اندرکاران سیاست و استراتژی به نوعی فراهم می‌آورد که بتوانند راه ممکن و دلخواه را از میان راه‌های فراوان و گوناگون برای دستیابی به هدف، تشخیص دهند.

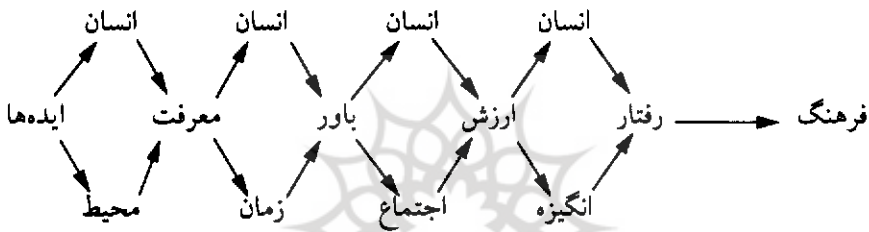
۵- ارزشها قادر خواهند بود که رسالتها و هدفهای نظام و جامعه را به گونه‌ای تبیین و معرفی کنند که به واسطه آن، هدفهای فرعی و نوع حرکت نیز سامان یابد.

جامعه، پس از گذر از این مرحله (ارزش‌سازی)، گام در فراگرد رفتارسازی متناسب با اعتقادات خود می‌گذارد. مرحله رفتارسازی، اگر با موفقیت به انجام برسد، فرایند فرهنگ‌سازی را نیز به نتیجه می‌رساند؛ به گفته‌ای دیگر، تنها زمانی یک فرهنگ (اعم از خرده‌فرهنگ، یا فرهنگ عام) در جامعه‌ای پا به عرصه حیات می‌گذارد که تلفیق و تعامل منطقی با ساز و کارهای

مناسب میان ارزشها و باورهایش از یک سو و رفتارهای برخاسته از این باورها و ارزشها از سوی دیگر، پدید آمده باشد.

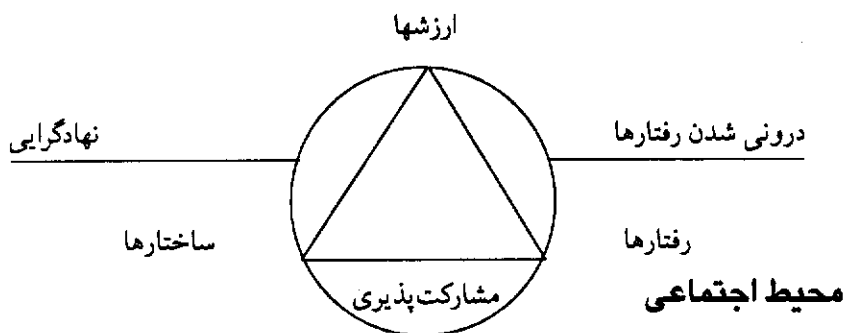
از آنجا که رفتارها نتیجه سیستم انگیزشی جامعه است، بدیهی است تا انگیزه‌های لازم برای رفتار متناسب با اعتقادات و باورهای جامعه شکل نگیرد، کار فرهنگ‌سازی هم به انجام کامل نخواهد رسید.

نمودار زیر، خلاصه مباحث فوق را به گونه‌ای مختصر نشان می‌دهد:



فرایند استقرار فرهنگ، شرط تحقق جامعه فرهنگی

مطالبی که به شکلی کاملاً موجز و مختصر به آن اشاره شد، فرایند فرهنگ‌سازی را بیان می‌کرد؛ اما مطلب به همین جا پایان نمی‌یابد. در واقع، نمی‌توان مدعی شد که اگر فرهنگ‌سازی انجام گرفت، فرهنگی شدن جامعه هم به دنبال آن خواهد آمد. به نظر می‌رسد برای تحقق جامعه فرهنگی، به فرایند استقرار فرهنگ هم نیازمندیم. اینکه چنین استقراری چگونه صورت می‌گیرد و راهکار مناسب آن کدام است، خود بخشی دیگر را رودروی ما می‌نهد که نه تنها اهمیت آن کمتر از مقوله فرهنگ‌سازی نیست، بلکه به جرأت می‌توان گفت که اگر این مسأله به درستی تبیین نشود و به عینیت نرسد، تحقق جامعه فرهنگی با دشواری روبه‌رو می‌شود. فرایند استقرار فرهنگ به دست افراد جامعه، در گرو تعامل کامل و منطقی میان سه مؤلفه ارزشها، ساختارها و رفتارهای جامعه است؛ که به مثابه سه ضلع یک مثلث در دایره اجتماعی قرار گرفته است. (۳)



در رأس اول این تصویر، نظام ارزشی هنجارهای جامعه را می‌سازد و اعتقادات گروه‌های اجتماعی را در درون آن، بر مبنای بایدها و نبایدها شکل می‌دهد. رأس دوم مربوط به ساختارهاست. ساختارها، سازمان‌های رسمی و قانونی جامعه هستند؛ این سازمانها، معرف نظام به شمار می‌روند و ارتباط شبکه‌نقشها را در جامعه تبیین می‌کنند. در این مقوله، قدرت، چگونگی توزیع و جایگاه آن در نظام جامعه مطرح است. رأس سوم، به رفتارها اختصاص دارد که در حقیقت نظام انگیزشی جامعه هستند و پیشتر درباره آن توضیح داده‌ایم.

از این بحث می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- در فرایند تعادل بین ارزشها و ساختارها، نهادها که پیوند دهنده این دو مقوله هستند شکل می‌گیرند. در این منظر، نهادها از یک سو ساخته و پرداخته نظام ساختاری جامعه‌اند و از سوی دیگر، بیان‌کننده نوع نگرش و توجه به ارزشها و هنجارها هستند. در واقع، عینیت ارزشها در هر جامعه‌ای، به واسطه نهادینه شدن آنها تعریف می‌شود. یعنی، هم‌چنان که باید قابل لمس در جامعه باشند، می‌بایست نهادهای خاصی هم برای نگهداری و حراست و پالایش آنها، وجود داشته باشد.

اگر علم و دانش، ارزش است، می‌بایست مجموعه‌هایی که به این مهم می‌پردازند نیز به اندازه نیاز، وجود داشته و از اقتدار و توجه لازم برخوردار باشند.

اگر دینداری و تقوا ارزش است، به ناچار لازم می‌آید نهادهای آن که متکلف حفظ، گسترش و اشاعه معرفت دینی هستند، در جامعه وجود داشته و دارای اعتبار و اعتنای قابل قبولی نیز باشند. اگر آزادی ارزش است، می‌بایست نمودهای آن، همچون آزادی مطبوعات، آزادی اندیشه و آزادی انسانها در جامعه پدیدار و مستند شوند و دفاع از آنها نهادینه شده باشد. بنابراین، نهادها، مشخصه ارزشها و فرهنگ جامعه‌اند و وجود آنها نشان می‌دهد که چه مقدار بها به ارزشها داده شده است.

کم رنگ شدن و یا زدوده شدن نقش نهادها از صحنه زندگی جمعی، به گسستگی ارزشها و ساختارهای جامعه می‌انجامد و کار استقرار فرهنگی و نیز، فرهنگی شدن جامعه را با چالش روبه‌رو می‌کند. در یک چنین وضعیتی، باورها یا فلسفه جامعه، چیز دیگری است و سازمانهای درون جامعه به مقوله دیگری می‌اندیشند و هدف دیگری را، به دور از باورهای جامعه پی می‌گیرند. ۲- حاصل تعامل بین ساختارها و رفتارها، جامعه پذیری است. همان گونه که اشاره شد، رفتارها برآیند سیستم انگیزشی جامعه هستند. اینک اگر ساختارهای جامعه به نوعی سامان یافته باشند که هم از لحاظ محتوایی و هم از لحاظ کارکردی بتوانند با نگرشی که مورد انتظار جامعه است، همخوانی داشته باشند و یا بتوانند با استفاده از اعتماد فراهم آمده، رفتارها را متناسب با اهداف و برنامه‌های خود شکل دهند، امکان بروز و ظهور انگیزه‌های لازم را در جامعه، برای ایجاد هماهنگی‌ها، یکدلی‌ها و دل‌بستگی‌ها به روشنی خواهند یافت و شرایط را برای فراهم آوردن زمینه مشارکت‌خواهی مهیا خواهند ساخت. این پدیده‌ای است که از یک سو جامعه را از تنشهای نابهنجار اجتماعی و روانی دور نگه می‌دارد و از سوی دیگر، قدرت و اعتبار در خور و شایسته‌ای را به ساختارهای جامعه می‌بخشد.

ناهماهنگی میان ساختارها و رفتارها و تضاد بین این دو، موجب بروز بحران جامعه پذیری خواهد شد. در یک چنین حالتی، ساختارهای جامعه رو به هدفی نشانه رفته‌اند که با باورهای جامعه همخوانی ندارد و به همین دلیل، هیچ‌گونه دغدغه‌ای برای تحقق اهداف سازمانها و یا عدم تحقق آن، برای جامعه وجود ندارد. نتیجه محتوم این اجتماعی نشدن، رفتار جمعی‌ای خواهد بود که می‌تواند به‌عنوان مانعی بزرگ بر سر راه فرهنگی شدن جامعه خودنمایی کند. خوشبختانه، مطالعات موردی نشان می‌دهد که میل به جامعه‌پذیری، در فرایند تکامل

واحدهای سیاسی در طول تاریخ، به تدریج افزایش یافته است. گرچه این افزایش با آهنگ منظمی همراه نبوده و گاه، در محدوده‌ای از زمان متوقف شده و حتی دارای رشد کاهنده بوده است، اما جریان کلی آن را می‌توان حرکتی مثبت و رو به پیش ارزیابی کرد.

۳- تعامل بین رفتارها و ارزشها موجب پدیده درونی شدن ارزشها می‌گردد که نتیجه آن در شرایط ایده‌آل، همبستگی و یکپارچگی جمعی است.

وجود مواردی همچون تفاهم، عمل و اقدام مشترک، آمادگی برای انجام تحول، دل‌بستگی‌های شدید عاطفی، از خودگذشتگی، رفتار مسالمت‌آمیز، احترام متقابل و پذیرش معقول ناکامی‌ها، از نشانه‌های بارز این تعامل است. کمتر رویداد بزرگ و مطرح جهانی را می‌توان یافت که بدون بهره‌گیری از این تعامل، باعث پدیداری تحولات بزرگ و سرنوشت ساز در زندگی و تاریخ انسان شده باشد.

درست به همین جهت است که هم مصلحین، برای نجات انسانها و هم مستکبرین، برای غارت آنها، بر ایجاد و تقویت آن، اهتمام داشته‌اند.

رویدادهایی همچون ظهور و توسعه اسلام در جهان؛ (۴) وقوع جنگهای صلیبی، انقلاب فرانسه، جنگهای بزرگ جهانی و در عصر حاضر، بروز و ظهور انقلاب اسلامی ایران و نمونه‌های متعددی از این نوع را می‌توان حاصل تجربه این هماهنگی دانست.

عدم تعامل میان رفتارها و ارزشها، نشانگر آن است که افراد جامعه ارزشهای معرفی شده را ارزشهای خود نمی‌دانند و در مقام تعرض به آنها هستند. در چنین وضعیتی، شرایط طبیعی جامعه، دچار دگرگونی و اغتشاش می‌شود و مظاهری همچون از خودبیگانگی، عناد و رفتار خشونت‌آمیز، قانون‌گریزی، بی‌اعتمادی به نهادهای ملی، روی‌آوری به هرج و مرج و ناآرامی رخ می‌نمایند.

بروز این پدیده‌ها، گذشته از آن که مانع بسیار بزرگی بر سر راه استقرار فرهنگ خواهد بود و جامعه را از مسیر فرهنگی شدن بسیار دور خواهد کرد، زمینه بسیار مساعدی را نیز برای ایجاد گسستگی‌های اجتماعی و متلاشی کردن ساختار جامعه فراهم خواهد آورد.

تا این جا، به فرایند فرهنگ‌سازی به‌عنوان مقدمه‌ای ضروری برای تبادل فرهنگی پرداخته شد. اکنون باید به این نکته اشاره شود که تا فرهنگهایی زنده، پویا و دارای قوت و قدرت وجود نداشته باشند، مقوله تبادل فرهنگی، تهی از مغز و حقیقت خواهد بود. پس، توجه خاص به

فرهنگ‌سازی به گونه‌ای ریشه‌ای و عمیق، گامی مهم در این راستاست. در گام بعدی، تبادل فرهنگی آغاز خواهد شد. البته منظور از گام بعدی، اشاره به مرحله زمانی مشخص و معینی نیست، بلکه اساساً این‌گونه امور، فراتر از خواست دولتها و ملتها صورت می‌پذیرد؛ اما برای تجزیه و تحلیل موضوع و هم‌چنین برای برنامه‌ریزی و تشخیص آنها، دست به چنین تقسیم‌بندی می‌زنیم.

تبادل فرهنگی و پویایی فرهنگها

تبادل فرهنگی امری اجتناب‌ناپذیر است. اقتضای درونی و ذاتی فرهنگها، بالیدن و رشد یافتن (کارآیی درونی) به همراه میل به اشاعه و گسترش (کارآیی بیرونی) آنهاست. کارآیی بیرونی فرهنگها نیرومندترین عامل محرک تاریخ آینده خواهد بود که به صورت تبادل (تعاون) یا تعارض، آینده ملتها را رقم خواهد زد. (۵)

توسعه و گسترش فرهنگ، در طول تاریخ و حرکت فرامرزی آن، شرایط را برای تبدیل فرهنگ به تمدن فراهم آورده است (و البته مرهون محملی است که از آن با نام قدرت^۱ یاد می‌کنیم). مقوله قدرت این امکان را فراهم می‌آورد که فرهنگها در کنار تحرکات آن - تحرکات ناشی از روابط قدرتی - پویا شوند و سر از سرزمین‌های دیگر درآورند. در این راستا، هرگونه تنش و تضاد، منوط به نمایش چهره فرهنگها در زمینه درونی و بیرونی است. جهات منفی کارآیی بیرونی، معلول عواملی است که تهاجم فرهنگی را می‌پروراند. در نتیجه ناتوانی حاکم بر روابط بین فرهنگها، فرهنگهای معدودی به جهانی شدن میل می‌کنند، یک بعدی و سلطه‌جو می‌شوند و با اتکا بر توان‌گزی‌شان، جذب و تولید فرهنگی، فرهنگهای دیگر را تخلیه می‌کنند.

فرهنگها به این‌گونه، از تحقق خود به وسیله خود، در می‌مانند و سپس، نیازها، قالبها، الگوها و ارزشها را می‌ترکانند و بیرون می‌ریزند و به بیانی دیگر، انفجار نیازها رخ می‌دهد. در این وضعیت، ارزشها و الگوهای فرهنگی (کارآیی درونی) جامعه‌ای، با کارآیی بیرونی جامعه دیگر

(یعنی میل به اشاعه و گسترش) به تعارض می‌افتد و زمینه و بستر مناسب برای تبادل فرهنگی، یعنی "صلح" از دست می‌رود. فراموش نکنیم که صلح فرایندی است که تبادل فرهنگی، هم زمینه‌ساز و علت آن و هم معلول و زاینده آن است؛ بنابراین، باید توجه داشت که این نیک‌اندیشی، عاقبت سنجی و دیپلماسی نیست که صلح می‌پوردد؛ زیرا صلح برآمده از موقعیتی است که آن را به‌عنوان تنها راه ارضاء، دستیابی و اشباع تمایلات مربوط به مبادلات فرهنگی مطرح می‌کند و به بیانی دیگر، آن را بر روندها و سیاستگذاری‌ها تحمیل می‌کند؛ بنابراین، در بررسی مسائل، باید این هوشیاری را داشت که ابتدا علل ثانوی و تمهیدگر شناسایی و سپس، از طریق علل اولی بر پدیده‌ها تأثیر گذاشته شود. مثلاً وجود دانشمندان، هنرمندان و طرفداران همزیستی اقوام بشری در یک کشور، نشانه پیشرفت است؛ اما این پیشرفت در صورتی به دست می‌آید که قبلاً علل ثانویه‌ای فراهم آمده باشد. این علل ثانویه، بستر و زمینه فرهنگی است. شناخت علمی و فلسفی و کاربردهای آن گام به گام رشد و دگرگونی می‌یابد و از آنجایی که گوناگونی سبب شناخت حقیقت می‌شود، تنوع فرهنگی نیز باعث افزایش توان و گنجایش بستر فرهنگی، در جهت افزایش قابلیت بازنمایی و بازیابی فرهنگهای دیگر می‌شود؛ همین روند، پالایش فرهنگی را در پی می‌آورد و پویایی فرهنگها را تضمین می‌کند.

نکات لازم در اتخاذ راهکارهای تبادل فرهنگی

بشریت امروز شاید به آرامی درک کند که اگر در میان فرهنگهای موجود، یکی دو فرهنگ را مقبول و بقیه را مغفول بدارد، به‌زودی در برابر واقعیت تکان دهنده‌ای قرار خواهد گرفت. همه فرهنگهای مغفول، با تمام قوا در برابر فرهنگ مقبول صف‌آرایی می‌کنند و بسیج خواهند شد. به سخنی دیگر، فرهنگی که مورد بی‌مهری یا کم‌مهری قرار گیرد، تبدیل به حربه می‌شود. تضمین‌های اجرایی و نظامهای (سیستمهای) دفاعی، جزء طبیعی حفظ و حراست از نظم فرهنگ است؛ این، از لوازم کارآیی درونی آن است که در شرایط یاد شده با کارآیی بیرونی دچار ناهمخوانی می‌شود.

بنابراین، پذیرش فرهنگ در عرصه گفت‌وگو، امری تعیین‌کننده در تبادل فرهنگی است. ضمناً، بایستی توجه داشت که تبادل فرهنگی، امری اجباری و یا مقلدانه نیست، بلکه حادثه‌ای

با خصلت مداومت و استمرار است. خودجوش بودن فرهنگها، با رجوع به اصل و ریشه و سرمنشأ، بهترین مسبب تحقق تبادل فرهنگی است. پس، می‌توان مهم‌ترین مانع بر سر راه بروز و ظهور آن را سیاست زدگی همهٔ امور در دنیای امروز دانست. محوریت و غلبهٔ بی‌چون و چرای سیاست در کلیهٔ مسائل بشر، جدی‌ترین تهدید برای مقولهٔ حیاتی تبادل فرهنگی است. هر اندازه که نگاه تماماً ابزارگونه و سیاست زده به موضوعات تضعیف شود و به جای آن نگاه عمیق و حساس به مسائل بشر امروز تقویت و ترویج شود، جایگاه فرهنگ نیز، خود به خود، روشن خواهد شد و عناصر تشکیل دهندهٔ فرهنگ از حالت تزئینی مطلق خارج و کارکرد فضل‌فروشانه خود را از دست می‌دهند؛ آن‌گاه، تفاخر به آنها، جای خود را به ماهیت حقیقی فرهنگ می‌دهد و مضمون، محتوا و جهت زندگی متعلقان به آن فرهنگ را شکل می‌بخشد. در این خصوص، نحوهٔ توجه "هانس گئورگ گادامر" به موزه، به‌عنوان محلی برای نمایش و معرفی آثار فرهنگی و هنری، تأمل برانگیز است. از نظر او، هر اثر هنری، با مکان خاص و با زمانی خاص ارتباط دارد. اثر هنری شأنی تزئینی دارد و همواره میان یک اثر و تزئین مکانی خاص، مناسبتی هست. آثار هنری فاقد شأن مکانی نیستند، بلکه به محلی خاص تعلق دارند؛ به همین سبب، موزه به‌عنوان مکانی که فاقد حیث مکانی است، جای مناسبی برای آثار هنری نیست، بلکه هر اثر هنری، در زمان و مکان مادری خود و نیز در مقام و موقع تاریخی ویژه‌اش، معنی دارد. (۴)

بنابراین، اصلاح نگاه به فرهنگ و پالودن و پاک کردن مناسبات فرهنگی از جهت‌گیری‌های سیاسی، ازجمله موارد مهم در تبادل فرهنگی میان ملتهاست؛ در این صورت است که حرکتهای احیایی مجال می‌یابند با کنار زدن غبارهای ناشی از سیر تاریخی جوامع، با نقطهٔ آغازین و سرمنشأ فرهنگی و تاریخی خود ارتباط برقرار کنند. دربارهٔ این ارتباط، می‌بایستی نکات چندی را در نظر داشت؛ مهم‌ترین آنها، توجه به "زبان"، به‌عنوان حلقهٔ اتصال امروز، دیروز و آینده است. زبان به مثابهٔ آیینة تمام‌نمای فرهنگ یک قوم است که غور و شناخت صحیح معنایی آن، راه را برای گفت‌وگو و درک متقابل می‌گشاید. به این‌گونه، می‌توان امیدوار بود که میوه‌های تبادل فرهنگی به بار آید و دو کارکرد آن، جامعهٔ عینیت پوشد؛ یکی از آن دو، تمدن‌سازی است که با بهره‌گیری از احیای فرهنگی میسر می‌شود و دیگری، صلح‌سازی است که با ایجاد تغییرات تدریجی بر عناصر تأثیرگذار، روابط ملتها و دولت‌ها را از مقوله‌های سیاسی به مقوله‌های فرهنگی

منتقل می‌کند؛ چنین است که سوءاستفادهٔ سیاسی از مسائل فرهنگی کاهش پیدا می‌کند، مفاهیم، اندک اندک معانی حقیقی خود را باز می‌یابند و این خود، حرکتی مهم در جهت حل "بحران هویت" خواهد بود.

ازجملهٔ حرکت‌های احیایی و خودجوش در جهان اسلام، جنبشهای اسلامی معاصر هستند. در جهان غرب نیز متفکران برجسته‌ای را می‌توان یافت که ندای بازگشت به ریشه‌ها را سر داده‌اند. این همه، حاکی از وجود دغدغه‌ای جهانی برای حفظ هویت‌های فرهنگی است که در سطح متفکران و در برخی جوامع در سطحی وسیعتر، پدیدار می‌شود. مقولهٔ جهانی‌شدن نیز هویت‌طلبی را جدی‌تر و غلیظ‌تر کرده است. پرواضح است که دغدغهٔ هویت، به‌عنوان بازگشت به سرچشمه‌ها و بهره‌گیری دوباره از آنها، تفاوت بسیار بنیادینی با احساسات ملی‌گرایانهٔ کور دارد. احیای فرهنگ و تلاش در جهت آن، یک مطلب است و ایدئولوژی ملی‌گرایسی که از تحفه‌های دنیای جدید است، مطلبی دیگر. پس، در این مباحث، باید از خلط مبحثها دوری جست تا بحث از روال طبیعی خود منحرف نشود.

با عنایت به مطالبی که گفته شد، دو راهکار اصلی برای تبادل فرهنگی قابل ذکر است:

- ۱- از آنجایی که تبادل فرهنگی، غیر از گفت‌وگو یا ترکیب متکلفانهٔ دو یا چند فرهنگ است و در واقع، هدفی متعالی را جستجو و پیگیری می‌کند، پس نیازمند ملاکی است تا فواتر از تنگ نظری‌های مانع‌آفرین، بتواند ارمغانی شایسته برای بشریت به بار آورد. در این راستا، می‌بایستی گفت‌وگو به ریشهٔ باورها و ارزشهایی که تمدنها بر آنها استوار بوده‌اند، هدایت شود تا حقایق و اصالت آنها، با توجه به معیارهای شناخته شده (که مهم‌ترین آنها کلام وحی است) صورت پذیرد.
- ۲- تنها در صورت دور نگه داشتن قدرت و مظاهر آن در جریان گفت‌وگوها و نتیجه‌گیری‌ها است که فرهنگ و مسائل فرهنگی، اهرم اقدامات سیاسی نخواهند شد و به بهانهٔ آنها، رسوایی‌ها مستور و پنهان نمی‌گردند.

در مجموع، می‌توان حدس زد که علم امروز هم نمی‌تواند چندان که باید، به تبادل فرهنگی یاری برساند؛ البته منظور، تحقیر علم و یا کوچک شمردن عظمت آن نیست، اما از آن‌رو که پیوند عمیقی با سیاست برقرار کرده و به تعبیری، به استخدام آن در آمده است، نمی‌توان بدون احتیاط لازم از آن بهره جست. "گادامر"، فیلسوف سرشناس آلمانی، تعقل علمی را تهدیدی برای

جهان می‌داند و متفکران بسیاری نیز این نظر را تأیید می‌کنند. بنابراین، در تلاش برای احیای فرهنگ و تبادلات فرهنگی، می‌بایست راه دیگری یافت. گادامر مصادیق و مظاهر تعقل علمی را، عفونت توسعه صنعتی، تجاری و تکنولوژیک می‌داند و این تعبیر، بسیار تکان دهنده است؛ وی در ادامه می‌افزاید:

«در سه سده اخیر، شناخت علمی خود را افزایش داده‌ایم، اما خوش بینی متحجرانه عام و پیروزی تکنولوژی، تنها بخشی از مشکلات زندگی جمعی و هستی انسان را بر این کره خاکی حل کرده‌اند. به طور یقین، رفاه افزایش پیدا کرده، اما بر تضاد بین کشورهای غنی و فقیر نیز افزوده شده و زمینه انفجارهای فاجعه باری را فراهم آورده است. در همین کشورهای صنعتی، مشکل آشکار و غیر قابل حذف بیکاری پیش روی تمام مردم است. زندگی - با قدرت بی‌امانش - می‌خواهد به ابدیت بییوندد و زورمندانه‌تر از پیش، رو به سوی آینده دارد. آیا هرگز پذیرش مرگ برپایه عقل ممکن خواهد بود؟ من تصور می‌کنم این ورای قدرتهای انسانی است. ادیان، پاسخهای ماورای انسانی، پیش روی می‌گذارند؛ پاسخهایی که علم در مقابل آنها کور است. اما یک شکل دیگر تعقل نیز وجود دارد که از گفت‌وگو سر بر می‌آورد و رو به سوی به رسمیت شناختن حقوق دیگران و تفاوتها دارد. وظیفه فلسفه معاصر، به طور دقیق، طرفداری از همین الگوی تعلق و میانجی‌گری میان ادیان و فرهنگهای مختلف است. فلسفه، در هیبت هنر، فرهنگ و گفت‌وگو، شکلی است که در آن تعقل می‌تواند حد و حدود و انتظارات خود را بشناسد و آمادگی گوش فرا دادن به دیگران را پیدا کند. بدون فرهنگ و بدون مذهب، به مفهوم وسیع آن، راه رستگاری برای بشریت وجود ندارد.» (۷)

در یک جمع‌بندی کلی، می‌توان تبادل فرهنگی را تلاش برای در انداختن طرحی نو در جهت رفع نیاز و دغدغه‌ای جهانی دانست؛ طرحی که تحقق آن، مستلزم کوششهایی اصیل و حقیقی برای تجدید حیات فرهنگها، با مراجعه به سنتهای مؤثر، در تولد و ظهور آنها خواهد بود.

تهاجم فرهنگی و ایده برخورد تمدن‌ها

ضرورت مبادله فرهنگی میان جوامع، به‌عنوان یک عامل سازنده و محرک، از دیرباز وجود داشته است. (۸) در پایان، بد نیست به نقطه مقابل تبادل فرهنگی، اشاره‌ای کوتاه شود. نقطه مخالف گفت‌وگوی تمدن‌ها، ایده برخورد تمدن‌هاست؛ پس در برابر تبادل فرهنگی، بحث تهاجم فرهنگی پیش می‌آید؛ گفتمانی که در آن، قرار بر گفت‌وگو و مفاهمه نیست؛ بلکه آنچه مورد نفی و طرد واقع می‌شود، همین گفت‌وگو و مفاهمه است. در این حالت، تلاش‌ها نه برای احیا و نوشتن مجدد از سرچشمه‌ها، بلکه در راستای القا و تحمیل یک مدل، الگو و فرهنگ، برای کل بشریت، به مثابه آخرین و برترین نوع ممکن و مطلوب خواهد بود. مصداق بارز این سخن، بیان «فرانسیس فوکویاما» در قالب عنوان «پایان تاریخ» است. او در کتاب *پایان تاریخ و واپسین انسان*، می‌نویسد:

«پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد که در آن عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای بشری برآورده شود. بشر امروز به جایی رسیده است که نمی‌تواند دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کند؛ چراکه هیچ نشانه‌ای از امکان بهبود بنیاد نظم جاری وجود ندارد... دمکراسی لیبرالیستی، نقطه پایان ایدئولوژیک بشر و آخرین شکل حکومت بشری است و در این مقام «پایان تاریخ» به شمار می‌آید.» (۹)

«توین بی» نیز معتقد است که تاریخ براساس دو حالت تهاجم و تدافع حرکت می‌کند؛ این تهاجم و تدافع، حالتی جدی و متوالی دارد و موجب می‌شود که نوعی فرهنگ به وجود آمده، رشد کند، ضعیف شود و در برابر تهاجم فرهنگی جامعه و یا تمدن دیگری نابود شود. (۱۰) واضح است که نظری چنین محدود، تاب گفت‌وگو و پذیرش سایر فرهنگ‌ها را ندارد و این آفتی است، که سایه‌اش بر غرب و متفکران آن سنگینی می‌کند. البته بوده‌اند و هستند متفکران اصیل، آگاه و منصفی، که به این وضع هشدار داده‌اند. «آلن موته فیوره»، مدرس فلسفه در مونترال کانادا، گفته است:

«تصور می‌کنم، مهم‌ترین چیزی که از دست داده‌ایم، تجربه بحث‌های منظم و از نزدیک با افراد بسیار هوشمند بوده است که بر مبنای سنتی غیر از سنت ما کار می‌کرده‌اند؛ و این همیشه، «به نظر من، به فقر فرهنگی می‌انجامد.» (۱۱)

مسائل مطرح شده، نمونه‌هایی از جریان حاکم بر مسائل سیاسی - فرهنگی است. این جریان، تهاجم فرهنگی نام دارد؛ اما شایسته‌تر است به جهت ماهیتش نام "یکسان‌فرهنگی" بر آن بگذاریم. در دل چنین جریانی، تلاشها، در راستای اثبات یک فرهنگ و نفی سایر فرهنگهاست. در نیمه دوم قرن بیستم، استفاده از ماشین برای فعالیتهای اطلاع‌رسانی رو به افزایش گذاشت و در همین زمان بود که مطالعه افکار عمومی، به طور مشخص شکل گرفت. یک بررسی اجمالی در مورد دستگاهها و بنگاههای خبرپراکنی در سطح جهان از یک سو، و رویه حاکم بر آنها از سوی برخی نظریه‌پردازان وسایل ارتباط جمعی از سوی دیگر، نشان می‌دهد که هدف‌نهایی نفی تفاوت‌های انسانی و پروراندن و تعلیم انسانهای یک دست جویای رفاه خواهد بود. در این راستا، مهم‌ترین ابزار، ترویج روزافزون فرهنگ تصویری است؛ به این ترتیب، انسانهای کر و لال، با قوای جسمانی بالا و ناتوان از اندیشیدن و تفکر به‌عنوان آدمهایی متمدن، فریفته و مقلد و نمونه‌ها و عناوینی کلیشه‌ای خواهند شد.

بنابراین، فرهنگ در عرصه پویایی و خلاقیت، کارکردهای مختلفی دارد. تبادل و تهاجم از چنین کارکردهایی است و ملزوماتی خاص در تحقق هر یک از آنها دخالت دارد. آنچه تهاجم فرهنگی خوانده شد، وجهی خاص از کارکرد ویژه یک فرهنگ در برابر فرهنگ دیگر است؛ وجهی که در آن زندگی علیه ماهیت فرهنگ دیگر فرایند دو سویه سازنده تعامل را به کشمکش مخرب بدل می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

تداوم ثبات و صلح جهانی، یکی از خواسته‌های اجتناب‌ناپذیر جوامع امروزی است بلکه بتوان از هراسی که انسانها از آینده‌ای نامعلوم و خونبار دارند، جلوگیری کرد و در سایه امنیت جهانی، توانایی‌های اقتصادی و سیاسی ملت‌های جهان تقویت شود و همزیستی مسالمت‌آمیز به دست آید. در راستای تحقق چنین خواسته جهانی‌ای، طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها نقش کارآمدی در ایجاد مقدمات، شرایط و ملزومات آن دارد و باعث نشاط و شادابی ملت‌های جهان، در راستای تعمیق هر چه بیشتر فرهنگ‌های پویا و توسعه و گسترش فرهنگ، در محیط بیرونی و اثرگذاری بر فرهنگ‌های دیگر می‌شود. تحقق این مهم، منوط به تقویت و گسترش تبادل فرهنگها به‌عنوان

پیش فرض طرح گفت‌وگو خواهد بود. در عصر حاضر، امنیت ثبات و آرامش ملی، در صحنه بین‌الملل جز از طریق فرهنگ، تبادل و تقویت فرایند گفت‌وگوی تمدنی، دشوار و ناممکن نشان می‌دهد. هم‌چنین، احیای فرهنگی و تقویت فرایند تمدن‌سازی، شرط ایجاد آن است. فرایند تمدن‌سازی از طریق تبادل فرهنگها، نیازمند پیش‌فرضهایی ازجمله فرایند فرهنگ‌سازی، به‌عنوان مهم‌ترین و شاخص‌ترین عامل شکل‌گیری جامعه، به معنای تعامل جمعی انسانهاست. فرایند فرهنگ‌سازی، بر پایه مجموعه‌ای از ارزشها، اعتقادات و کارکردهای ویژه از زندگی جمعی، در صحنه‌ای سیاسی - اجتماعی شکل می‌گیرد و منجر به استقرار فرهنگ در جامعه و تحقق جامعه فرهنگی می‌شود.

فرهنگ‌سازی مبتنی بر هنجارها، ارزشها و اعتقادات، مقدمه‌ای بر تبادل و تعامل فرهنگهاست. تحقق فرهنگ زنده، پویا و تأثیرگذار، منتج از فرایند فرهنگ‌سازی، شرط ورود به تبادل فرهنگها و بسترساز گفت‌وگو و توسعه و تقویت تمدنی است؛ چراکه اقتضای درونی و ذاتی فرهنگهای پویا، تقویت رویکرد تبادل فرهنگی است. پس، اتخاذ راهکارهای عملی در عرصه تبادل فرهنگی و تأکید بر پذیرش فرهنگ پویا و کارآمد، کاری تعیین‌کننده در عرصه گفت‌وگوی تمدنی است.

در راستای رویکرد تبادل فرهنگی، شناخت موانع، توجه به محدودیتها و بازشناسی موانع و کوشش در جهت رفع آنها، شرط تقویت بسترهای مناسب تبادل فرهنگی است؛ در این میان می‌توان پدیده‌هایی چون سیاست‌زدگی، علم‌زدگی و بهره‌گیری تزئینی از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ را بر شمرد. پس، اصلاح موانع فرهنگی و پالودن فرهنگ از جهت‌گیری غیراصولی، که کارکرد منفی درونی به شمار می‌آیند، توجه برانگیز است. اصلاح موانع بیرونی، ازجمله تهاجم فرهنگی، به‌عنوان نقطه مخالف تبادل که منجر به رویارویی و برخورد تمدنها می‌شود نیز در شمار لوازم توسعه و تقویت تمدنی خواهد بود.

منابع و یادداشت‌ها:

- ۱- نعمت‌الله اکبری، "نقش اندیشه دینی، در فرایند توسعه در ایران"، نشریه علمی - خبری دانشگاه شاهد، زمستان ۱۳۷۳، ص ۳۵.
- ۲- ر. ک. به: حمید عنایت، "شناخت ارزشهای فرهنگی را نادیده گرفته‌ایم"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هشتم، شماره ۷۲-۷۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۲.*
- 3- See to: David Apter, *Introduction to Political Analysis*, New Delhi, Printice Hall, 1981.
- ۴- در مورد ظهور و توسعه اسلام و ساختار سیاسی اسلام، در زمان پیامبر رجوع کنید به: W.M.Watt, *Muhammad at Medina*, Oxford, Oxford University Press, 1956.
- ۵- علی ذکارتی فراگوزلو، "فرایند گسترش گفت و گوی تمدن‌ها"، چيستی گفتگوی تمدن‌ها، (مجموعه مقالات)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۳۶۱.
- ۶- محمدرضا ریخته‌گران، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، تهران، نشر کنگره، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷.
- ۷- "دین و مدرنیته (گفت‌وگو با گادامر)"، ترجمه اداره کل مطبوعات خارجی، فصلنامه قیاسات، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۵، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.
- ۸- ابونصر فارابی از جمله اندیشمندان اسلامی است که تأثیر و تأثر متقابل جوامع و مبادله فرهنگها را موجب پویایی، تحرک و رشد فرهنگها می‌داند. رجوع شود به: عبدالجواد فلاطوری، "فارابی و تبادل فرهنگها"، نامه فرهنگ، شماره ۱۴ و ۱۵، تابستان و پاییز ۱۳۷۳، صص ۷۳-۶۷. هم‌چنین رجوع شود به: حمید عنایت، "تفاوتهای فرهنگی و اختلافات بین‌المللی"، منبع فوق.

* باید توجه داشت، که هدف نهایی چنین است و وضع موجود آن‌گونه نیست. در واقع هدف نهایی، همان وضع مطلوبی است که دنبال می‌کنند و آگاهی از آن و تأمل در همه ابعادش، ما را در شناخت جهت‌گیری‌های کنونی، یاری می‌رساند.

- ۹- مجتبی امیری، "پایان تاریخ و بحران اعتماد: بازشناسی اندیشه‌های تازه فوکویاما"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال دهم، شماره ۹۸-۹۷، مهر و آبان ۱۳۷۴، ص ۱۱.
- ۱۰- آرنولد توین بی، *تاریخ تمدن*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران، انتشارات مدرس، ۱۳۶۶، ص ۱.
- ۱۱- برایان مگی، *مردان اندیشه (پدیدآورندگان فلسفه معاصر)*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۴۹۰.





پڙوېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی